

Unit 4 book 3

شکوفه زدن

وقتی یک گیاه شکوفا می شود ، گل می سازد.
گلها ی رز وقتی شکوفا می شوند بسیار زیبا به نظر می رسند.

فشرده - جمع و جور

اگر چیزی جمع و جور باشد ، کوچکتر از حد طبیعی است.
کامپیوتر لپ تاپ بسیار جمع و جورتر از مدل دسکتاپ است.

حلقه

حلقه یک تکه کوچک از چیزی با شکل گرد است.
روبان های رنگارنگ به صورت فر خم می شدند.

پوسیده شدن

پوسیدگی به معنای نابودی طبیعی است.
خانه چوبی قدیمی آرام آرام خراب می شد.

دسر

دسر یک غذای شیرین است که بعد از غذا می خورید.
کایلا بستنی برای دسر می خواهد.

فرو بردن

فرو بردن چیزی به این معنی است که بخشی از آن را برای مدت کوتاهی درون مایع قرار دهید.
لورل توت فرنگی خود را به شکلات فرو برد.

دور

اگر چیزی دور باشد ، دور است.
مایکل به سختی می توانست جزیره دور را ببیند.

خورشید گرفتگی

کسوف موقعیتی است که ماه در مقابل خورشید حرکت می کند.
گرفتگی کامل خورشید یک اتفاق بسیار نادر است.

پری

پری موجودی کوچک و جادویی با بال است.
در داستان های فانتزی معمولاً پری وجود دارد.

ظرافت

ظرافت کیفیت حرکت در روشی آرام و جذاب است.
بالرین با ظرافت رقصید.

اوقات فراغت

اوقات فراغت زمانی است که مجبور به انجام کار نیستید.

حوا دوست دارد در اوقات فراغت خود به موسیقی گوش دهد.

بشر

بشر همه مردم جهان هستند.

همه بشریت باید تلاش کنند تا این جهان بهتر شود.

اشتیاق

اشتیاق احساس بسیار شدیدی از تمایل به انجام کاری است.

او اشتیاق زیادی به رقصیدن داشت.

بالش

بالش چیزی است که هنگام خواب سر خود را روی آن قرار می دهید.

هنگام مسافرت ، بالش مورد علاقه خود را معمولاً همراه میبرم.

نبض

نبض ضربان قلب است.

پزشک با احساس مچ دست نبض بیمار را بررسی کرد.

تازه نفس کردن

تازه نفس کردن کسی به معنای احساس گرما و خستگی کمتر است.

نوزاد پس از حمام خنک تازه شد.

عطسه

عطسه کردن این است که ناگهان هوا را از بینی و دهان خارج کنید.

او پس از بوییدن گل عطسه کرد.

ادویه

ادویه طعم دهنده غذا و نوشیدنی است.

دو ادویه رایج که در بسیاری از خانه ها یافت می شود نمک و فلفل است.

سوت زدن

سوت زدن این است که با کنار هم قرار دادن لب ها و دمیدن صدا ایجاد کنید.

همانطور که او به موسیقی گوش می داد ، داریل سوت زد.

پشم

پشم موپی است که گوسفند دارد.

مادر بزرگ می خواهد از پشم آبی برای بافتن ژاکت برای من استفاده کند.

تینای کوچک

در سرزمینی دور ، پادشاهی وجود داشت که پری ها در آن زندگی می کردند. تینا پری بود. او فرهای زرد داشت و لباسی از پشم پوشیده بود. او همیشه با ظرافت حرکت می کرد. با این حال ، به دلیل اندازه کوچک از انسان میترسید.

یک روز ، خورشید گرفتگی رخ داد. پری ها نمی دانستند چه اتفاقی می افتد. آنها ترسیده بودند ، بنابراین فرار کردند.

تینا به دنبال مکانی برای پنهان شدن بود. او باغی را یافت که گلهای آن شکوفا شده بود. تینا به گل علاقه داشت. تصمیم

گرفت آنجا مخفی شود. خواب آلود شد و بالشی با چند برگ درست کرد. هنگام کار با خوشحالی سوت زد و خوابش برد.

ناگهان ، کسی عطسه کرد. صدا تینا را بیدار کرد. او چهره بسیار بزرگی را دید که به او نگاه می کرد! تینا چنان ترسیده بود که نمی توانست حرکت کند. احساس می کرد نبضش خیلی سریع میزند.

زن بزرگ وارد خانه اش شد. وقتی برگشت ، یک فنجان به تینا داد.

زن در میان برگهای پوشیده روی زمین نشست. تینا انگشت خود را در فنجان فرو برد و آن را چشید. این چای بود که انواع ادویه های خوشمزه در آن بود. تینا پس از نوشیدن چای احساس طراوت کرد.

خانم گفت: "من ویلما هستم." "من تمام اوقات فراغت خود را در باغ خود می گذرانم و گل می برم. دوست دارید دسر بخورید؟"

تینا گفت بله. او گرسنه بود ، و دیگر نمیترسید. او یک لقمه کیک خورد و آرام شد. "چگونه به باغ من رسیدی؟"

تینا به ویلما گفت که چگونه گم شده است.

"این وحشتناک است! بگذارید شما را به خانه ببریم."

تینا گفت: "در واقع ، من فکر می کنم که می خواهم با شما بمانم." او دیگر از آدمهای بزرگ نمیترسید. ویلما و تینا پس از آن با خوشبختی زندگی کردند.